

بسم الله الرحمن الرحيم

وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۵) قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۶) وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۷) فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ (۲۸) يُوسُفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ (۲۹) وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۰) فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (۳۱) قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرَهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ (۳۲) قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۳)

### هیچ کس با خدا جمع بسته نمی شود

(سؤال) وقتی فعل الهی به صورت جمع می آید، علاوه بر این که توجیه دارد که این فعل از مقام الهی صادر شده، علل و عواملی چون ملائکه را هم در نظر می گیرد. البته هیچ کس با خدا جمع بسته نمی شود بلکه این به حساب فهم عرفی ماست؛ چون خیلی وقتها می گوید خدا و رسول: **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا** (احزاب: ۵۶) ما در توحید خدا داریم و دیگر هیچ! در قرآن نام خدا را با وصف احد می آورد و اگر با وصف واحد بیاورد، با **واحد قهار** می آورد؛ یعنی واحدی که از همه قهر می کند و هیچ دویی را کنار خودش قبول نمی کند. اگر با این **نگاه توحیدی** حساب بکنید، اصلاً «لیس فی الدار غیره دیاراً» (منصور حلاج)؛ در این خانه هیچ کس نیست و فقط خداست. بقیه همه شئونات و مقامات و جلوهها محسوب می شوند. این اقیانوس فقط اقیانوس است، منتها موجهای کوتاه و بلند دارد.

در قرآن این دو وجه دید را داریم که یک موقع تنها و تنها خودش را ارائه می‌دهد و یک موقع خودش را با بقیه.

(۲۵): وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ؛ وقتی لباس را عمودی پاره کرد وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ؛ بناگاه دم در آقای او را دیدند.

### زن محور محبت و مرد محور اقتدار در خانواده

باز توهم نشود که این برتری و شرف مرد به زن است! تئوری قرآن در خانواده براساس مدیریت مرد است. بعضی می‌پرسند که خانه باید به صورت مردسالاری اداره بشود یا زن‌سالاری یا بچه‌سالاری یا شایسته‌سالاری؟ معلوم است که جواب مردسالاری است اما نه به این معنا که مرد هر غلطی دلش می‌خواهد بکند!

(۲۵): ... قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

این «ما» چه مای نافیه باشد، چه مای استفهامیه باشد، معنا می‌دهد. اگر مای نافیه باشد؛ نیست جزای کسی که اراده سوء راجع به اهل تو کرده مگر این که زندانی شود، یا عذابی الیم ببیند. وقتی چنین پیشنهادی می‌دهد در آیات بعد معلوم می‌شود که حبی از یوسف در دل زلیخا فرو رفته که می‌خواهد او را نگه‌دارد.

### کریم برای دفاع از خود کسی را به زیر نمی‌کشد

(۲۶): قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي؛ حضرت یوسف هم متانت خودش را از دست نداد و هیچ قَسَمی نخورد و

بحث غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ هَيَّتْ لَكَ را هم نمی‌گوید، هم روی حیا و شرم خودش و هم این که وقتی این فتنه با همین کلام دفع می‌شود، فقط همین را می‌گوید که نشان عظمت و بزرگواری اوست. می‌گوید: قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي؛ این داشت مغز من را شستشو می‌داد. همین! و دیگر هیچ حرف دیگری نمی‌زند و از خود ماجرا چیزی نمی‌گوید.

(۲۶): وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَّقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ \* وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ

دُبُرٍ فَكَذَّبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۷)

یک شاهدی آن جا شهادت داد **مِنْ أَهْلِهَا**؛ از اهل خود زلیخا که اگر پیراهنش به صورت عمودی از جلو پاره شده بود، **فَصَدَّقَتْ**؛ زلیخا دارد راست می گوید و یوسف دارد دروغ می گوید **وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ** اما اگر پیراهنش از پشت پاره شده **كَذَّبَتْ**؛ زلیخا دارد دروغ می گوید.

### در شهادت، کارشناسی و حدس راه مقبول نیست

این عبارت در معنی به نسبت ساده است اما فقط یک نکته هست و آن عبارت **وَشَهِدَ شَاهِدٌ**

در شهادت دادن ما معنایی داریم که در فقه می گویند در **شهادت** باید «عن حس» باشد نه «عن حدس»؛ از روی کارشناسی نباید باشد. اگر کسی **کارشناسی** بکند از لفظ شهادت استفاده نمی کنند. باید از روی حس باشد. در روایت داریم که وقتی خواستید شهادت بدهید «هَلْ تَرَى الشَّمْسَ عَلَى مِثْلِهَا؟ فَاشْهَدُ أَوْ دَعُ»؛ آیا مسئله را مثل آفتاب دیدی؟ پس شهادت بده اگر ندیدی رها کن و شهادت نده.

اگر یک نفر چاقو دستش بگیرد، در اتاقی برود و با چاقوی خونی بیرون بیاید و شما بروی داخل اتاق ببینی کسی مرده و خونی هم هست، به لحاظ فقهی نمی توانید شهادت بدهید که من دیدم که این او را زد کشت؛ چون «شهادة عن حس» نیست. به اصطلاح فقهی می گویند شما تحمل شهادت نکردی؛ یعنی حضور در صحنه نداشتی. فقط می توانید این شهادت را بدهید که من دیدم یک نفر با چاقو رفت و با چاقوی خونی برگشت و بعد رفتم داخل اتاق دیدم کسی مرده و خونی است، لذا اسم کار کارشناسی را شهادت نمی گذارند.

این چیزی که در داستان یوسف دارد اتفاق می افتد یک حرف کارشناسی است. این دو آیه تکراری هم نیست چون دارد **إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَّقَتْ**؛ اگر از جلو پاره شد زلیخا راست می گوید **وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ**؛ اما اگر از پشت پاره شده باشد معلوم نیست یوسف راست می گوید و زلیخا دروغ می گوید! شاید دو تایشان دروغ می گویند! اصلاً مطلب کلاً یک چیز دیگر است. لذا آیه ۲۷ تکرار آیه ۲۶ نیست!

وقتی بفهمیم که به چنین کار کارشناسی که مطالبه فکر دارد، شهادت نمی‌گویند، این مفسران را گیر انداخته. گاهی می‌گوییم قال شاهد؛ یعنی شهادی بوده و چیزی هم گفته اما دارد شاهد، از این اینقدر می‌فهمیم که یک نفری که کار کارشناسی کرده نباید باشد.

در این جا روایات به کمک می‌آید به عنوان تفسیر این آیه. این جا یک بچه‌ای در گهواره است که خدا به یوسف الهام می‌کند که بگوید: از این بپرسید و او هم شروع می‌کند و چنین نظری می‌دهد. چون بدون کار کارشناسی شهادت داده. او نیامده با تدبیر و تفکر به این جمع‌بندی برسد بلکه بدون تأمل گفته. این روایت به «شهد» می‌خورد و به عنوان تفسیر این آیه می‌توان گفت.

این را مرحوم علامه می‌گویند. بعضی از مفسرین خیلی توجه نمی‌کنند که در این جا «شهد» وجود دارد. روایت در جلد ۱۲ بحار الانوار: ص ۲۲۵ می‌گوید: **وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا فَأَلْهَمَهَا اللَّهُ يُوسُفَ أَنْ قَالَ لِلْمَلِكِ سَلْ هَذَا الصَّبِيَّ فِي الْمَهْدِ فَإِنَّهُ يَشْهَدُ أَنَّهَا رَأَوْتَنِي عَنْ نَفْسِي فَقَالَ الْعَزِيزُ لِلصَّبِيِّ فَأَنْطَقَ اللَّهُ الصَّبِيَّ فِي الْمَهْدِ حَتَّى قَالَ: إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ قُبْلِ فَصَدَقْتُ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ دُبْرِ فَكَذَبْتُ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَلَمَّا رَأَى الْعَزِيزُ قَدْ تَحَرَّقَ قَمِيصُهُ مِنْ دُبْرِ قَالَ لِأَمْرَأَتِهِ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنْ كَيْدِكُنَّ عَظِيمٌ؛** الهام کرد خدا به یوسف که به ملک بگوید از این بچه بپرس و ملک می‌پرسد و خدا آن کودک را به نطق در می‌آورد. می‌شود کودکی در گهواره سخن بگوید. مگر حضرت عیسی در گهواره حرف نزد؟

## شهادت دنیا بر پاکی پاکان

شما پاک باش همه عالم به کمک خواهند آمد و همه به پاکی شما شهادت خواهند داد. ما نمی‌توانیم این را بپذیریم که یک آدم بزرگ آمده باشد این جا نظر کارشناسی داده باشد، لذا این روایت به فضای شهادت که از سر تأمل و تدبر و کارشناسی نیست نزدیک‌تر است؛ یعنی این شهادت بی‌تأمل انجام شده، یا باید کسی در آن اتاق بوده یا مثلاً دوربین مخفی گذاشته! که بعید است چنین چیزی بوده باشد که کسی فال گوش ایستاده بوده باشد.

در معناهای مجازی باید اقرب المَجَازات (نزدیک‌ترین مجازگویی) را گرفت و این حدیث اقرب المَجَازات است و به معنی شهادت از احتمالات دیگر نزدیک‌تر است که مثلاً بگوییم کسی آمده کار کارشناسی انجام داده.

(۲۸): فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ؛ وقتی عزیز مصر دید پیراهن یوسف

از پشت پاره شده، گفت: إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ.

علی القاعده باید این جوری می‌گفت: اَنَّهُ مِنْ كَيْدِكِ، ولی مطلب را کاملاً کلی می‌کند نسبت به خانم‌ها و

می‌گوید: إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ؛ این کید و مکر شما خانم‌هاست و به همین بسنده نمی‌کند و

کلی‌ترش هم می‌کند و می‌گوید: این مکر شما خانم‌ها کلاً بزرگ است.

بعضی آیه را این جوری بررسی می‌کنند که عزیز مصر گفته و غلط کرده که گفته! حرف عزیز مصر که

[حجت] نیست! اما اول حرف‌ها را باسینه گشاده بشنوید و بعد قضاوت کنید!

## واکنش سریع قرآن به حرف باطل

در زبان قرآن نکته‌ای است و آن این‌که اگر چیزی نقل بشود، حتی از زبان کس دیگری، اگر آن‌جا قرآن

واکنشی نشان ندهد؛ یعنی آن جمله را دارد تأیید می‌کند و شاهد مثال این در قرآن فراوان است که هر جمله‌ای

را اگر قبول نداشته باشد درجا اعتراض می‌کند و شما را معطل نمی‌گذارد مخصوصاً در این‌جا که با لسان کلی

قاعده‌سازی هم دارد می‌کند! در قسمت إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ شاید خدا لازم نداند در مسائل خانوادگی دخالت کند

ولی بعد با بیان إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ دارد قاعده‌سازی می‌کند. این‌جا اگر کسی کاملاً با زبان قرآن آشنا باشد،

می‌داند که این‌جا اگر خدا این را قبول نداشته باشد، باید موضع‌گیری کند.

بارها در قرآن داریم که خدا چیزی از زبان مشرکین نقل می‌کند که آن را قبول دارد! لذا هیچ نمی‌گوید؛

شاهد مثال آن آیات ابتدایی سوره تحریم است: می‌گوید اگر ما رسل نفرستیم مشرکین به ما اعتراض می‌کنند. و

رد می‌شود و می‌رود. یعنی چه؟ یعنی مشرکین حق دارند اعتراض بکنند.

بعد هم فکر نکنید وقتی مطلبی را بیان می کند که قبول ندارد ۴-۵ خط بعد واکنش نشان می دهد بلکه درجا جواب می دهد. **يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ، منافقين خیلی بی خود می گویند! وَاللَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ** (منافقون: ۸)؛ این ها نمی فهمند.

بعضی این آیه **إِنَّ كَيْدُكَ عَظِيمٌ** را می گذارند کنار آیه ۷۶ سوره مبارکه نساء **الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا**؛ کسانی که ایمان دارند در راه خدا پیکار می کنند و کسانی که در راه طاغوت می جنگند. با اولیای شیطان بجنگید که مکر شیطان ضعیف است.

۱- **إِنَّ كَيْدُكَ عَظِيمٌ** ۲- **إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا** < نتیجه اش این می شود که خانم ها شیطان را درس می دهند! این اعتقاد قدری شبیه اعتقاد یهودی هاست.

هر دو آیه درست است منتها از دأب فرهنگ قرآن به دور است؛ چون می گوید **فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ** (بقره: ۳۶)؛ در بحث آدم و حوا شیطان هردوی آن ها را فریب داد. در خلقت آدم اگر این را بپذیرید که بحث خلقت آدم است نه بحث خلقت حضرت آدم و این را آیات قرآن نشان می دهد که خلقت آدم و سجده ملائکه در یک مقطع تاریخی اتفاق نیفتاده؛ برای همین در سوره مبارکه اعراف می گوید: **وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ** (۱۱)؛ یعنی همه شما مسجود ملائکه هستید. نمی گوید «انا خلقناه ثم صورناه»! یعنی فرشته در خدمت شماست. شما همه همین جوری خلق شدید.

تو فرشته شوی ار جهد کنی از پی آنک  
برگ توتست به تدریج کنندش اطلس

این میانه‌ی راه مقام آدم است که تو فرشته شوی بلکه تو برتر از فرشته شوی. درحقیقت این فرشته کمک کار آدم است. شیطان هم کلاً سد راه آدم است و این داستان کل تاریخ بشریت است.

این که گفتم داستان خلقت آدم تمثیلی است یعنی این! مثل این که بگویم که خدا وقتی گل سرخ را آفرید، نسیم سحری را صدا زد و گفت بیا! به توفان هم گفت بیا! به نسیم سحری و توفان گفت: به گل سجده بکنید، نسیم سحری پذیرفت و توفان نپذیرفت و تمرد کرد. این یعنی چه؟ یعنی وقتی نسیم سحری به غنچه بخورد،

می شکفتد و کار توفان در این عالم این است که وقتی به گل بخورد آن را پر پر می کند و از بین می برد. این یعنی کل ماجرای خلقت آدم، لذا جریان خلقت آدم برای همه ماست. آن ندای **أَلَسْتُ** (اعراف: ۱۷۲) برای همه ماست. آن قول و قرارها برای همه ماست؛ برای همین می گوید: مگر ما عهد نگرفتی. مگر عهد پیشن یادتان نیست که ما پرسیدیم **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ** و شما گفتید: **قَالُوا بَلَىٰ** مگر شما نگفتید، قالوا بلی؟

بعضی می گویند: ما یادمان نیست. اگر عقاب به پر وبال خودش نگاه کند می فهمد که مال این جا نیست. انسان در عمق ضمیرش ندای **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ** را می تواند بفهمد که چنین قولی داده است.

### این که حوا آدم را فریفت اعتقادی یهودی است

قرآن در زمینه فریب می گوید: **فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ**؛ شیطان دوتایی شان را فریب داد. این اعتقاد یهودی هاست که می گویند: شیطان حوا را فریب داد و حوا آدم را! در اسلام برای این اعتقاد که زن منشأ شر است، اصلاً هیچ ردپایی در قرآن نیست و البته در مسیحیت هم هست. قرآن سند اصلی ماست و روایات باید بیاید خودش را در کنار قرآن مطرح کند و به محک قرآن بخورد و حرف قرآن در بیاید و روایت به قرآن عرضه بشود تا بشود روایت! بارها گفته ام روایت را حدیث شناس حق ندارد بخواند! قرآن شناس باید حدیث را بخواند؛ برای همین قرآن عنوان **ثَقَلْنَاكُم بِهِ** را دارد.<sup>۲</sup>

وقتی این اعتقاد رسمی و از محکمت دینی ماست، این را نداریم که اگر کید زنان بزرگ است، پس شیطان را هم درس می دهد!

### زن، پاشنه آشیل مرد

در محتوای بحث هایی که قرآن کرده، نشان داده به ما که پاشنه آشیل مرد، زن است. یکی از نقطه ضعف های جدی مردها، زن است؛ یعنی با همه الدرمد بلدرمی که مردها دارند که منطقی هستند و سؤال پیچ می کنند و بحث می کنند، می بینید یک نقطه ضعف دارد که اتفاقاً خانم ها اگر در محیط خانوادگی از آن نقطه ضعف استفاده

کنند، کاری می‌کنند، نه این‌که با مرد **بحث** کنند. عمدتاً نتیجه بحث با مرد، **شکست** است. اگر هم شکست نباشد حکماً به شکست می‌انجامد. چرا؟ چون بالاخره زورش زیاد است و گاهی لازم است که مسائل جامع‌تر دیده شود و او در بحران‌ها بهتر می‌تواند تصمیم بگیرد، حتی اگر نظرش غیر منطقی باشد، حکماً بحث مغلوبه می‌شود، ولی می‌بینید این کاری که زن می‌خواهد با بحث پیاده کند، با یک عزیزم آن کار انجام می‌شود! حالا آن کار چه منطقی باشد، چه نباشد. خوب باشد، یا نباشد! چرا؟ چون دقیقاً نقطه ضعف مرد روی یک محبت زنانه و غمزه آن چنانه است. این جا نقطه‌ای است که زن می‌تواند روی مرد کار کند. این پاشنه‌آشیل را قرآن هی دیده است.

ما دو جور روایت حب النساء داریم: ۱- داریم که **حُبُّ النِّسَاءِ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ**؛ حُب نساء از اخلاق انبیاء است است ۲- داریم که **حُبُّ النِّسَاءِ وَهُوَ سَيْفُ الشَّيْطَانِ**؛ شمشیر شیطان است. نوع اول درباره محلات آدم است؛ همسرش، مادرش، خواهرش، بچه‌های خواهر و برادرانش، همه این‌ها را به صورت خاص دوست دارد. نظر آن روان‌شناس ابله که می‌گوید کسی که مؤنث‌ها را دوست دارد، این گرایش‌ها شهوانی است. او آنقدر نمی‌فهمد که خواهر و برادر یک جور دیگر همدیگر را دوست دارند و این غیر از رابطه برادر با برادر است. کلی از روضه‌ها روی این محبت خواهر- برادری است.

ولی آن حب النساء که سیف شیطان است؛ یعنی ارتباط بی‌قاعده و دریده و از مرحله بیرون‌رفته که در بعضی روایت داریم **فهو سهم الشیطان**؛ تیر است. از فاصله دور می‌زند. یعنی در دست شیطان است و از دور می‌زند. از این داستان ما فراوان داریم که با اسیر زن شدن چه گنده‌ها و چه آیت‌الله‌هایی زمین خوردند! می‌بینید یکی از نقاطی که به صورت کلاسیک روی آن کار می‌شود، این است که اگر بخواهند کسی را خراب کنند از این طریق وارد می‌شوند. برای همین قرآن اینقدر این مسئله را رعایت کرده و از این طرف می‌گوید: **فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ** **فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ** (احزاب: ۳۲)؛ قولتان را خاضع نکنید. با یک مرد نرم صحبت نکنید. البته درشت درشت هم صحبت نکنید. قرار نیست که پاچه طرف را بگیرید. با همان صدای معمولی صحبت کنید. این قول خاضع در قلب توفان بپا می‌کند، حالا چه از نوع قول نرم، چه از نوع قول شیک!



از آن طرف به مردها می‌گوید: **وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ** (همان: ۵۳)؛ اگر از زنان پیغمبر چیزی خواستید از پشت پرده با این‌ها ارتباط برقرار کنید. بعد برای این‌که معلوم کند که این مخصوص زنان پیغمبر نیست می‌گوید: **ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ**.<sup>۳</sup>

بعد دارد **ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ**؛ این چه برای شما چه برای طرف مقابل طهارت می‌آورد.<sup>۴</sup>

## ارتباط بی‌قاعده زن و مرد < تخریب خانواده

### حسادت مطلوب و درست خانم‌ها

لذا این حسادتی که خانم‌ها دارند نسبت به ارتباط مردشان با عده‌ای، بسیار حسادت خوبی است و کارکرد خوبی هم دارد، مگر این‌که در حد مرض باشد که نشود زندگی کرد. در روایت داریم که اگر کسی کلاً سوء نیت داشته باشد ولو به مرحله عمل در نیآورد، اولاً خدا روزی‌اش را کم می‌کند و درثانی خدا او را نسبت به خانواده خودش دل‌نگران می‌کند؛ مثلاً در فکر است که او کجا رفت؟ چه شد؟ با که دارد حرف می‌زند؟ مؤنث است یا مذکر؟

این‌که دارد: **إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ**؛ دارد عملاً نقطه ضعف مرد را نشان می‌دهد؛ چون عظمت نسبی است. این آیه در این **context** و متنی که دارد دیده می‌شود، دارد حریم‌ها را نشان می‌دهد در عین حالی که این نگاه متحجرانه را هم ندارد که اصلاً زن و مرد همدیگر را کلاً نبینند؛ مثلاً طرح زوج و فرد بکنیم که زن‌ها روزهای زوج و مردها روزهای فرد بیرون بیایند! می‌بینید خود حضرت موسی می‌آید نزد دختران شعیب و می‌گوید: **مَا خَطْبُكُمْ** (قصص: ۲۳)؛ کار شما دو تا چیست؟ می‌گویند آمده‌ایم به گوسفندانمان آب بدهیم و حضرت موسی آب می‌دهند و گوشه‌ای می‌نشینند؛ یعنی اصلاً این بحث نیست که مطلقاً مردی با زنی حرف زنند! ولی خدا وکیلی این را دارد که مرتب می‌خواهد **حریم عفاف‌ها** را نگاه‌دارد و خانواده را قوی بکند.<sup>۵</sup>

(سؤال) این‌که مکر شیطان ضعیف است و مکر زنان قوی؛ در این فرایندی که از کل محتوای قرآن و روال آیات به دست می‌آید؛ یعنی اگر در مقام مکر در برابر مردی بایستد، این مکرش خیلی کارگر است. اینقدر

می فهمیم که مرد در این ناحیه در برابر زن خیلی ضعیف است، حتی در کتاب‌های روان‌شناسی هم می‌گویند: اگر چیزی از مرد می‌خواهید با او بحث نکنید.

روایتی در *وسائل الشیعه* است که مشکاتی‌ها می‌دانند تیت‌زنی این کتاب چه مدلی است! در باب اجاره تیت‌ری دارد: «بَابُ أَنْ مَنْ اسْتَأْجَرَ بَابَ فِيهِ بَيْتٌ آخَرَ فِيهِ امْرَأَةٌ اجْنِبِيَّةٌ وَلَمْ تَرْضَ بِإِعْلَاقِ الْبَابِ وَجَبَ عَلَيْهِ تَحْوُلٌ مِنْهُ وَفَسْخُ الْجَارَةِ»؛ کسی که اجاره کند خانه‌ای را که دری به خانه دیگری داشته باشد و در آن خانه یک زن اجنبی باشد که راضی نباشد در وسط بسته باشد، واجب است نقل مکان کردن از آن جا و فسخ اجاره.

این باب یک روایت بیشتر ندارد و این روایت است. گاهی باب‌های وسائل الشیعه یک روایتی است.

محمد بن طیار می‌گوید: **قال: دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ وَطَلَبْتُ بَيْتًا أَتَكَرَّاهُ؛** وارد مدینه شدم و خواستم خانه‌ای کرایه کنم، **فَدَخَلْتُ دَارًا فِيهَا بَيْتَانِ؛** وارد خانه‌ای شدم که در آن دو بیت بود. **بَيْنَهُمَا بَابٌ وَفِيهِ امْرَأَةٌ؛** در این داری که دو تا خانه بود، بین آن دو یک در وجود داشت و در آن خانه زنی بود. **فَقَالَتْ: تُكَارِي هَذَا الْبَيْتِ؛** گفت این خانه را کرایه کن، **قُلْتُ: بَيْنَهُمَا بَابٌ وَأَنَا شَابٌّ؛** گفتم بین این دو خانه یک در است و من جوان هستم، **فَقَالَتْ: أَنَا أُغْلِقُ الْبَابَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ؛** من این در را می‌بندم؛ مثلاً تیغه می‌کشم و کور می‌کنم، **فَحَوَّلْتُ مَتَاعِي فِيهِ؛** من به آن جا نقل مکان کردم **وَقُلْتُ لَهَا: أُغْلِقِي الْبَابَ؛** گفتم: در را ببند! **فَقَالَتْ: يَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْهُ الرُّوحُ دَعُهُ؛** گفت: اگر ببندم ترس برم می‌دارد و لش کن! **فَقُلْتُ: لَا! أَنَا شَابٌّ وَأَنْتَ شَابَّةٌ أُغْلِقِيهِ؛** گفتم من جوانم و تو هم جوانی، در را ببند! **فَقَالَتْ: أَفْعُدُ أَنْتَ فِي بَيْتِكَ فَلَسْتُ آتِيكَ وَلَا أَفْرُبُكَ؛** تو بنشین سر جاییت و من هم نمی‌آیم نزدیک و آبت آن تعلقه؛ بالاخره در را نبست **فَلَقِيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)؛** امام صادق را دیدم **فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ؛** سؤال کردم **فَقَالَ: تَحْوُلٌ مِنْهُ؛** گفتند: اسباب‌کشی کن و بیا بیرون! بعد عبارتی می‌گویند که رسمی شده **فَإِنَّ الرَّجُلَ وَالْمَرْأَةَ إِذَا خَلِيَا فِي بَيْتٍ كَانَ تَالِثَهُمَا الشَّيْطَانُ؛** اگر زن و مرد در خانه‌ای تنها بمانند، سومین کسی که آن جا خواهد رفت، شیطان است. شیطان آن جا نفوذ خواهد کرد.

رعایت حریم‌ها حتی از جانب ائمه معصوم

بعضی می‌گویند شخصیت او ساخته نشده بود! آیا شخصیت امیر المؤمنین هم ساخته نشده بود که آن دقت‌ها را می‌کرد؟ حتی حضرت در سلام کردن تعلل‌هایی داشت. به هر جهت این جای تأمل دارد. با این فضاهای روشنفکری که البته نتایج منفی آن را هم به عیان و به وضوح داریم می‌بینیم، که کسانی که این حریم‌ها را رعایت نمی‌کنند، چه ضربات مهلکی به خود و خانواده می‌زنند!

نتیجه این که بحث این نیست که زن شیطان را درس می‌دهد بلکه شیطان از طریق زن و مال فریب می‌دهد اما این کیدکن عظیم را وقتی به کل محتوای قرآن می‌زنیم، در می‌آید که قرآن قبول دارد که مرد در پیشگاه زن از این جهت ضعیف است و کید و مکرری که بخواهد در این ناحیه بکند گنده‌ها را زمین زده! که با هزار تا بازی اختلاط و مشاوره و... طرف را یواش یواش زمینگیر کنند.

(۲۹): **يُوسُفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ**

ظاهراً عزیز مصر یک خرده بی‌غیرت بوده؛ چون خودش ناتوانی جنسی داشته می‌گوید: یوسف ول کن و رو می‌کند به همسرش که تو هم کار بدی کردی، استغفار کن. کل فعالیتی که از لحاظ غیرتی می‌کند، این است. من باب تغلیب می‌گوید **إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ** و نمی‌گوید خاطئات؛ چون خطاهای عمده را مردها می‌کنند. زن‌ها حداکثر می‌نشینند و غیبت می‌کنند، ولی تمام جنگ‌ها مال مردهاست. قاچاقچی‌ها و کسانی که مواد مخدر پخش می‌کنند، مردها هستند.

### تفاوت غیرت مرد و حسادت زن

(سؤال) نوع کار یکی است و هر دو دارند کنترل می‌کنند. هر دو یک حالت دارد ولی حالتی که در زن ایجاد می‌شود غیر از حالتی است که در مرد ایجاد می‌شود. در مرد حسادت ایجاد نمی‌شود، دارد مراقبت می‌کند اما زن در کنار محبت مردش یک هوو دارد می‌بیند. او نمی‌تواند دومی را کنار خودش ببیند ولو به حالت شرعی‌اش؛ یعنی نمی‌تواند قبول کند که مردش رفته یک زن دیگر گرفته.

کسی که با قرآن کار کرده انتظار دارد در این برخورد عزیز مصر قرآن چیزی بگوید.

(۳۰): وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ زنان

اشراف آن شهر که از محتوای آیه بعد این اشرافیت در می‌آید؛ یعنی این طور نیست که قضیه در همه جا پیچیده باشد. در میان دوستان و رفقا و معاونان پیچید که امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ؛ زن عزیز یوسف را شستشوی مغزی داده. قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ از محتوای آیه بعد معلوم می‌شود که این را از سر خیرخواهی نگفته‌اند. این همان جیک جیک کردن و ملامت‌هایی است که نقطه ضعف زنان است. می‌بینید دور هم می‌نشینند و یک‌هوا حرف کسی را پیش می‌کشند و بدگویی می‌کنند و از لحن آیه بعد قشنگ این حالت و مکاری که می‌خواهند بکنند، در می‌آید. که در آیه بعد دارد فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ. احتمالاً سی دی این قضیه دستشان افتاده و می‌خواهند پخش کنند! که مثلاً آی! سی دی هیت لک! برای این‌که سرشان را در زندگی خصوصی مردم بکنند و این حالت ملامت‌آمیزی دارد که در آیات بعد معلوم می‌شود.

و خداوند وعده داده که اگر کسی کسی را پیف پیف، ملامت و تعییر بکند و اذاعه بکند (انتشار بدهد) در روایت داریم: مَنْ أذَاعَ فَاحِشَةً كَانَ كَمُبْتَدِيهَا؛ عرب به رادیو می‌گوید مذياع. حالا یک کسی نهایتاً خلاف کرده، تو که غیبت می‌کنی که کار بدتری کرده‌ای! این یک کار مخفی بوده و تمام شده، ولی مَنْ أذَاعَ فَاحِشَةً؛ اگر کسی آن را در بوق بکند؛ كَانَ كَمُبْتَدِيهَا؛ مثل این است که خودش از ابتدا این کار را کرده  
اولاً پیف پیف نکنید! ثانیاً آن چیزهایی که از مستثنیات غیبت است مال کسی است که فاحشه‌ی علنی انجام می‌دهد. کسی است که مشتهر به چنین کاری است، اما یک آدم آبروداری وقتی خطایی می‌کند...

بلوغ شرعی < تکلیف

حجت باطنی < مسئولیت و مؤاخذه

یک نکته‌ای به اشتباه در فرهنگ ما آمده که فکر می‌کنند پسرها ۱۵ سالگی بالغ می‌شوند و دخترها ۹ سالگی! این یک اشتباه دینی است که رسم شده. در روایت داریم: حَتَّى يَحْتَلِمَ؛ وقتی بلوغ طبیعی برایش اتفاق

بیفتد، بالغ می‌شود. فقها می‌گویند: آن بلوغی که در روایات آمده متعلق به احکام شرعی نقلی است؛ یعنی تا قبل از بلوغ نماز و روزه بر او واجب نیست، ولی من باب **حجت باطنی** اگر چیزی را فهمید، معاقب است؟

## قضاوت و سرزنش ممنوع

### اجرای حدود مجاز

اگر کسی کاری کرده به کسی ربطی ندارد ولی نقل محافل می‌کنند! و بعد آدم‌های با ریش و پشم می‌نشینند این‌ها را نگاه می‌کنند! واقعاً حیا هم چیز خوبی است! به چه مجوزی دارید این کار را می‌کنید؟! **مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بَشِيءٌ؛** کس که مؤمنی را تعییر و سرزنش بکند. به همین بر و بچه‌های خودمان مؤمن گفته می‌شود. **لَا يَمُتُ حَتَّى يَرْكَبَهُ؛** نمی‌میرد مگر آن که آن کار را خودش هم انجام می‌دهد.

گاهی آدم انتقاد می‌کند و گاهی خودش را در موضع بالا قرار می‌دهد و پیف پیف می‌کند. و همین را در آیه نشان می‌دهد که **فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ (۳۲)؛** این مراوده و ارتباط همان چیزی بود که مرا ملامت می‌کردید. اولاً در مورد نیت‌های آدم‌ها ما حق قضاوت نداریم و در ثانی اگر کسی کار اشتباهی کرد حق پیف پیف کردن نداریم. اگر کسی باید رجم بشود، رجم بشود ولی کسی حق ندارد پیف پیف بکند.

## تفاوت محبت و وسوسه شیطان

**قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا؛** این عبارت در قرآن منحصر به فرد است. شغاف به پرده دل گویند. شغف صیغه مذکر است. پس چه کسی شغف؟ یوسف **شَغَفَهَا؛** یعنی یوسف پرده دل زلیخا را پاره کرد و تو رفت **حُبًّا** این تمیز منقول عن الفاعل است؛ یعنی حب او این کار را کرده، نه این که یوسف چنین کاری کرده! یعنی حب یوسف پرده دل او را پاره کرده و داخل رفته. انسان این محبت و نزع شیطان را می‌فهمد. گاهی کسی کسی را دوست دارد. من استاد ممکن است دانشجوییم را دوست داشته باشم، این محبت تا پشت در دل آدم و پشت شغاف است ولی گاهی محبتی پرده دل را پاره می‌کند و داخل می‌رود؛ یعنی حتی شغاف را هم می‌درد و می‌آید یک جای خاصی پیدا

می‌کند و خود آدم می‌فهمد که این پرده را رد کرده. این که محبت پشت پرده دل باشد یک حرف است و آدم احترام می‌گذارد و دوست هم دارد و من باب این که دوستانش را دوست دارد، خانواده آن‌ها را هم دوست دارد. این دوست داشتن تا پشت شغاف است. ببینید چقدر قرآن نکته‌سنج است! و خود شخص می‌فهمد کدام محبت پشت شغاف است و کدام محبت یواش یواش دارد شغاف دل را پاره می‌کند و دارد وارد می‌شود. آن‌جا که نزع و سیخ شیطان را دارد می‌خورد، **وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ** (اعراف: ۲۰۰)؛ یک با یا الله درست و حسابی پناهنده شود. بعضی فکر می‌کنند پناهنده شدن؛ یعنی فقط یک اعوذ بالله گفتن!؛ مثلاً در زمان موشک‌باران وقتی آژیر می‌کشند، یک نفر بگوید: پناهگاه! این که پناهگاه رفتن نیست، بلکه یعنی بدو برو زیر پله، برو یک جای امن. این‌جا هم یک یا الله جدی گفتن، خدا در دل آدم یک کاری می‌کند. الان این ارتباط دل به هم زده و این را هم خود شخص اگر خودش را به نفهمی نزند، می‌فهمد و باید بیاید در عبادات پناهندگی بگیرد.

### ضرورتِ وقتی برای عبادت

یواش یواش دارند درباره عبادات حرف مفت می‌زنند. یک چیزهایی دارد فراموش می‌شود. این کمک به خلق هم عبادت است ولی در ابواب روایات داریم «تفرغ للعباده»؛ یعنی وقت فراغ گذاشتن و وقت خالی کردن برای عبادت و این به معنی کمک به خلق نیست؛ یعنی یک مدتی تلفن و موبایل را خاموش می‌کنی که یعنی نه کسی با من کار دارد و نه من با کسی کار دارم! این نیم ساعت مال سجده و دعا و خواندن قرآن است. نه این که برود جار بزند! مثلاً اگر کسی زنگ زد خانواده بردارند و بگویند: الان ایشان نمی‌توانند صحبت کنند. آن وقت در روایات داریم که اگر کسی این کار را نکند. خدا می‌گوید: می‌خواهد کسی وقتش را برای من خالی نکند، من خدا او را سر کار می‌گذارم؛ یعنی هم و مشغله برایش درست می‌کند.

تذکیه جز با فضل الهی میسر نیست

اگر ما در فرهنگی هستیم که دارد **وَلَوْ لَأَفْضَلُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ** (نور: ۲۱)؛ اگر واقعاً فضل و رحمت خدا نباشد، احدی نمی‌تواند پاک بشود. نیروی کمکی لازم است و باید شبی بلند شود و خدا به پیغمبرش می‌گوید: **قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا** (مزم: ۳) و دلیلش را هم می‌گوید که **إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا** (همان: ۷)؛ سباحت یعنی شناوری. می‌گوید تو در روز شناوری. از این طرف می‌روی آن طرف و از آن می‌روی این طرف. شناگر روز اگر شب نداشته باشد کم می‌آورد. توی این همه دام‌های شیطان در این دنیا که خودش در یک واژه دو تا قسم خورده **لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ** (اسراء: ۶۲)؛ قسم به عزت و جلالت من تحت الحنکش را می‌گیرم و از آن‌ها سواری می‌گیرم. خوب شیطانی که به عزت و جلال خدا قسم خورده که از تو کولی بگیرد.

### برای مبارزه با شیطان عبادت و سجده لازم است

به قول مولوی: در غم شیرین نجوشی / لاجرم سرکه فروشی، یا دارد: دوغ آمد خمر نابت  
 آخرش آن شراب نابت دوغ از آب در می‌آید. خمر ناب در این عبادات است. یک زمانی خود ما می‌گفتیم عبادت فقط این‌ها نیست! درست است که فقط این‌ها نیست اما یک فضای سستی در عبادت و نماز مستحبی دارد درست می‌شود، در حالی که برای مبارزه با آن دشمن قسم خورده، عبادت احتیاج است و بدانید اگر کسی بگوید من برای عبادت وقت نمی‌گذارم و می‌خواهم روی درس وقت بگذارم، خود خدا گفته حالا که این‌جوری شد، من می‌گذارم سر کار! هم و مشغله دنیا برایت درست می‌کنم. حالا باید بروی بازارگردی، لوله می‌ترکد! نمی‌گویم هر که لوله خانه‌اش ترکید دلیلش این است!

مثلاً در روایت داریم که شش ماه به شش ماه برای خرید لباس خانواده بروید، من می‌روم در بازار و می‌گویم: خدایا **وَإِكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ وَاسْتَعْمَلِنِي بِمَا تَسْأَلُنِي غَدًا عَنْهُ**؛ خودت کفایت کن. من که برای بازارگردی آفریده نشدم، یک چیز مناسب خودت نشان بده که هم خوب باشد و هم قیمتش خوب باشد که زود بخریم و برویم بیرون! خیلی ما را در این هچل‌ها نینداز!

(۳۰): قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ این‌ها نشستند در مجلس اشرافی زنانه با هم جیک جیک

کردند که بله ما او را در ضلالتی آشکار دیدیم. خیلی کار بدی کرد.

این ضلالت هم بحث خیرخواهی نیست و منظور گمراهی عنداللهی نیست کما این‌که در آیه ۸ برادران

یوسف راجع به پدرشان گفتند: این‌جوری که او یوسف رادوست دارد، **إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**؛ پدرمان گمراه

است؛ یعنی دارد کار بی‌خودی می‌کند. منظور از این ضلالت، ضلالت از امور متعالی نیست.

(۳۱): فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ

عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ؛ وقتی مگر این‌ها را شنید. معلوم است یک مگری دارند می‌کنند و می‌خواهند بگذارند

صفحه اول روزنامه! **أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ**؛ فرستاد پیش آن‌ها و دعوتشان کرد. از همین‌جا معلوم است وقتی زن عزیز

مصر دارد دعوت می‌کند، کل زنان شهر را که دعوت نمی‌کند؛ چون اشراف که آدم پاپتی دعوت نمی‌کنند.

**وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا**؛ برایشان متکایی آماده کرده بود. اعتد همان **اعْدَدَتْ** است و از باب افتعال نیست بلکه از

باب افعال است. این دال به ت تبدیل شده؛ مثل اعتدنا که **اعْدَدْنَا** بوده.

**وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا**؛ و یک چاقو به دست هر کدام از آن‌ها داد که مثلاً ترنجی را پوست بگیرند و

همین‌که در این حالت بودند، **وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ**؛ خدا در این‌جا یک صحنه جدیدی از امتحان برای یوسف پیش

می‌آورد که این صحنه به فرمایش علامه از آن صحنه بدتر است که وقتی شواهدش دربیاید معلوم می‌شود!

**وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ**؛ می‌گوید: برشان خارج شو! «عَلَى» را برای آدم ایستاده می‌آورند یعنی یک‌هوا بیا تو! تا در

این وضعیت تو را ببینند.

**فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ**؛ همین‌که دیدندش او را بزرگ داشتند **وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ**؛ این با **قَطَعَ** فرق دارد. وقتی فعل به

باب می‌رود، معنی اش اضافه می‌شود؛ یعنی به‌شدت دستشان را بریدند **وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا** گفتند: منزه

است خدا. این بشر نیست. **إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ**؛ این یک فرشته بزرگوار است.



هم حضرت یوسف خوشگل بوده و هم در روایت داریم که خدا مؤمن را خوشگل و جذاب می‌کند و این امتحان مؤمن است که هرچه می‌گذرد صبیح‌الوجه و جذاب می‌شود. مگر یک آدم چقدر می‌تواند خوشگل بشود که همه دستپاشان را ببرند؟ این مال جذابیت ایمان یوسف است و هم این که چون یکبارہ وارد شده و احتمالاً شیک و خوش تیپش هم کرده؛ چون گاهی فرد با لباس کار آن وسط بگردد، یا نه کت و شلوار پوشیده آن وسط بچرخد! علاوه بر این که در روایات آمده که حضرت یوسف اجمل افراد زمان خودش بوده و اضافه بر آن رفته رفته ایمان در چهره فرد مشخص می‌شود که غیر از این که خوشگل می‌شود، جذاب و تو دل برو هم می‌شود.

(۳۲): قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرَهُ لَيَسْجَنَنَّ وَيَلْكَوْنَا

مِنَ الصَّاغِرِينَ؛ به آن‌ها گفت: این همان است که مرا به آن ملامت می‌کردید! و عمق محبت و بی‌حیای‌اش را دارد این جا نشان می‌دهد و پیش همه می‌گوید: وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ؛ آره من این کار را می‌کردم. من داشتم شستشوی مغزی‌اش می‌دادم فَاسْتَعْصَمَ؛ باز استعصم به باب رفته؛ یعنی دو دستی عصمتش را چسبیده بود. این پاک بود. پاک باش تا دشمن هم به پاکی شما شهادت بدهد. بعد هم پیش همه می‌گوید:

وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرَهُ لَيَسْجَنَنَّ؛ اگر انجام ندهد آن کاری که به او امر کردم با دو تأکید می‌گوید: من این را

زندانی می‌کنم. وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ؛ نون تأکید خفیفه است و در اصل یکونن بوده؛ چون فعل اصلاً تنوین نمی‌گیرد. در این صورت او از صاغرین خواهد بود.

قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛

کاملاً مشخص است که همه زن‌ها بر سرش می‌ریزند و می‌گویند: بابا راست می‌گوید، حالا بکن و بی‌خود تن به زندان نده و معلوم است دارند شستشو مغزی‌اش می‌دهند. حالا شستشو مغزی از یک نفر رسیده به جماعت. جماعتی دارند برایش از خودشان نظر در می‌کنند که بکن!

امتحان سخت‌تر یوسف

لذا علامه می گوید این صحنه از آن صحنه بدتر است . گاهی آدم با یک نفر طرف است و گاهی یک عالمه آدم کسی را دوره می کنند، در آن جا حرف یوسف معاذ الله بود و این جا دیگر حالت تضرع است

**قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ؛** زندان برای من بهتر است از چیزی که اینها دارند مرا به آن دعوت می کنند. معلوم است همه دارند این دعوت را می کنند! یعنی همه رفتند روی مخ این که بابا اشکال ندارد و یک پک بزن ایرادی ندارد. یک موقع کسی می گوید: سیگار بکش می گویی: نه ولی گاهی در یک جمعی هستی بگویند بابا بکش آیت الله فلانی هم سیگار می کشید. وقتی جماعت آدم را دوره کنند...

**وَالَا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ خَدَايَا** اگر کید این را از من منصرف نکنی مرا و این با آیه **لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ (۲۴)** سوئیچ می شوند **أَصْبُ إِلَيْهِنَّ؛** من به این ها گرایش پیدا می کنم. تو باید کید آنها را از من منصرف کنی و گرنه من گرایش پیدا می کنم.

این حالت تضرع را می بینید. این صحنه از آن صحنه هم بدتر است **وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛** آن وقت من جاهل می شوم و این جهالت هم جهالت عملی است نه جهالت علمی!

(سؤال) **أَكْبَرْتَهُ** و این حالت اعجاب که این عجب کسی است، این است وقتی آدم یک صحنه خارق العاده

ببیند اعمال خارق العاده از او سر بزند. داشتند مثلاً پرتقال پوست می کردند، هول کردند دستشان را بریده اند<sup>۷</sup>.

صلوات!

---

۱. در دانشگاه به من گفتند که ما یک آیه ای داریم که اگر به زنت گفتی یک چیزی را بیاور و نیاورد بزنت! گفتم: چنین آیه ای در کجای قرآن داریم؟ بحث آیه **وَأَضْرِبُوهُنَّ (نساء: ۳۴)** این نیست! مرد حق ندارد در خانه بگوید این جور غذا درست کن! چرا پیراهن مرا اطو نکردی؟ اینها حق مرد نیست. سر این قضایا حقی ندارد. مردسالاری به معنی عربده کشی در خانه نیست. این چه سالاری است که باید از حنجره اش برای مدیریت استفاده بکند؟ شأن مدیر که داد زدن نیست، مدیریت کردن است، آن هم مدیریت کارهای کلان! در مدیریت می گویند اگر مدیر در مسائل خرد و detail مسائل نظر بدهد که مثلاً چه جور گوشتها را فریز کنید، این مدیر نیست. متأسفانه مردهایی که کار خانه می کنند تا detail قضایا جلو می روند! مدیر در مسائل کلان باید نظر بدهد. در کارها مشورت هم می کند. مرد مسئول است و معنایش دقیقاً این است که مورد سؤال و پاسخگو است. اشکالات را می پذیرد حتی در مسائل کلان. مردهایی که کارها را به همسر حواله می دهند که خودت گفتی! معلوم است که نقش خودشان را داده اند به یک نفر دیگر. در صورتی که باید بگویند در این مسئله کلان من تصمیم گرفتم و به عنوان یک مدیر اشتباه هم کردم. یکی از معضلات امروز ما این است که گاهی خانمها در خانه هم دوست می دارند نقشهای مدیریتی داشته باشند که باعث عربده کشی می شود. خیلی از مردهایی که زیاد داد و بیداد می کنند؛ چون جایگاهی ندارند. در جایگاه محبتی خانواده بیشتر مادرها هستند و مردها که باید در جایگاه وقار و متانت باشند، در این جایگاه نیستند. می بیند در خانواده بی نقش است، آنقدر که به کارهای دیگری روی می آورد!

بدترین شکل در خانواده بچه‌سالاری است و شایسته سالاری هم نداریم.

۲. ما بحث اسرائیلیات را در مشکلات کرده‌ایم.

۳. این‌ها کارهای متدینانه است که وقتی زنگ در را می‌زند کنار در می‌ایستد تا عمق خانه را نبیند. قبل‌ها در معماری خانه دقت می‌کردند و حالا هم به دلیل بی‌قیدی و هم کمبود فضا دقت نمی‌کنند و آن هشتی‌های قدیم را درست نمی‌کنند؛ مثلاً طرف از پیاده‌رو می‌رود در خانه و بلافاصله می‌رسد به اتاق خواب!

۴. برای این برخوردهای بی‌قاعده باید یک فکر جدی کرد. ما در مقام یک مشاور گاهی می‌بینیم خیلی از مردهایی که در محیط‌های زنانه کار می‌کنند، دیگر در خانه نا ندارند! چون دائماً با این زن‌های نامحرم دارد برخورد می‌کند. همین در یک اتاق کنار هم بودن و مرتب حرف زدن و شوخی کردن و جک گفتن و خندیدن مرد را تخلیه عاطفی می‌کند. قرآن می‌خواهد که خانواده از بین نرود.

این تدریس‌های خصوصی آقایان، چه متأهل، چه مجرد، به خانم‌ها آفت دارد. این‌ها مسائل دینی است و باید گفته شود. این مطلب مذهبی و غیر مذهبی هم نمی‌شناسد! همه را شخم می‌زند. این مطلب به شدت برای مرد نقطه ضعف است. در دانشگاه دانشجوها فکر می‌کنند ما جوان نبودیم، طرف خیلی جدی می‌گوید: نمی‌شود خواهر - برادری با هم ارتباط داشته باشیم؟ مگر شما خواهر و برادر هستید؟! این چه ارتباط خواهر - برادری است؟! الان هم که در این نسل جدید طلاق آسان شده، می‌روند بستنی می‌خورند و طلاق می‌دهند! طرف آدم مذهبی است، آمده می‌گوید: ما دیگر از خانمان خوشمان نمی‌آید! می‌پرسیم چرا؟ می‌گوید: خانم ما خیلی به شئون فرهنگی ما نمی‌خورد. چرا؟ چون کتاب‌های آقای مطهری کم می‌خواند! ما هم گوشمان زنگ می‌زند و می‌فهمیم که کتاب‌های آقای مطهری به مسائل زندگی ربطی ندارد. وقتی پای پیچ می‌شویم می‌بینیم که بله! ایشان دارد تدریس خصوصی دینی به خانمی می‌دهد که آن خانم برایش بلبل زبانی می‌کند و کتاب‌های آقای مطهری می‌خواند و دارد زبرپای این کشیده می‌شود!

۵. غرب در هر زمینه‌ای مثال زدنی باشد؛ از نظم ایستادن پشت چراغ قرمز، از درست مالیات گرفتن و... ولی انصافاً زیر این یک مسئله مثل خر در گل مانده است! یعنی این مسئله خانواده مسئله‌ای شده که خودشان در آن مانده‌اند! ممکن است سؤال شود الان مگر غربی‌ها چه جوری دارند زندگی می‌کنند؟ آن‌چه که ما در متونشان می‌خوانیم و اندیشمندانشان گفته‌اند و آمار را می‌بینیم، می‌بینیم در این زمینه افتضاح کرده‌اند!

اسلام می‌خواهد بگوید: **حداکثر لذت بردن بدون پاشیدگی خانواده**؛ لذا در روایات از این که یک نفر ذواق (چشنده) بشود، که زیاد با این و آن ببلدک، پرهیز داده، لذا خانم‌ها باید کاملاً مردهایشان را از این جهت کنترل بکنند که این محیط کارش چه محیط کاری است؟ چون اگر محیط کارش یک محیط محصور مرد و منشی باشد، حتی اگر تخلفی هم صورت نگیرد، آن تخلیه عاطفی انجام می‌شود. مذهبی و غیر مذهبی هم ندارد.

۶. یعنی اگر یک پسر بچه ۹ ساله با فطرتش می‌فهمد سر کردن در زندگی خصوصی مردم ایراد دارد، یا دختر شش ساله بلکه کوچکتر می‌فهمد که جلوی پدرش نباید برهنه بشود! من دخترم را در این زمینه چک می‌کردم؛ مثلاً می‌گفتم: هائیه بیا برویم حمام و او می‌گفت: وای من با شما؟! این کسانی که دختر بچه‌هایشان را لختی بیرون می‌آورند، دارد به عقل و فطرت پاک آن بچه توهین می‌کند و دارد آن حجت باطنی خدا را به سخره می‌گیرد. هی هم می‌گویند اشکال ندارد هنوز ۱۵ سالش نشده! آخر چه کسی گفته او بالغ نشده؟! تازه فقها می‌گویند در امر نماز و روزه «مُرْهُم»؛ یواش یواش با آن‌ها تمرین بکنید. بله در این احکام معاقب نیست ولی می‌فهمد که دزدی بد است و در این زمینه‌ها معاقب است. هی می‌گویند: بچه است ولش کن! در صورتی که چون بچه است باید هوایش را داشت. چون بچه است باید در محیط‌های خوب او را بار آورد و **حجت باطنی خدا را به سخره نگیریم**.

۷. (سؤال) این‌را به عنوان قاعده عقلی نمی‌گویند. من به آقای امجد گفتم: شما خیلی خوشگل شدی. گاهی کسی با این‌که دماغ گنده دارد ولی هر چه که هست جذاب می‌شود ولی گاهی طرف دو متر بینی‌اش را بالا می‌دهد و جذاب هم نمی‌شود. واقعاً خدا باید یک چیزی را در دل مردم بیندازد.